

## آیه «ولایت» از دیدگاه مفسران

محمد سودی<sup>۱</sup>

### چکیده

از صدر اسلام تاکنون، میان متکلمان شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه ۵۵ سوره مائده، اختلاف نظر وجود داشته است. شیعیان، مدعی بودند که این آیه، بر ولایت بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد و اهل سنت، براین عقیده بودند که نهایت چیزی که بتوان از آن به دست آورد، این است که آیه بر محبت و نصرت ویژه نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام تأکید دارد و در صدد معرفی دوستان و انصار جدید برای یهودیان تازه مسلمان شده است. مقاله حاضر، در صدد بررسی اقوال متکلمان نیست، بلکه در نظر دارد این آیه را از دیدگاه مفسران هر دو گروه، مورد بررسی قرار دهد. تمام روایات گردآوری شده، تنها از کتابهای تفسیری دو گروه‌اند، نه از کتابهای روایی. **کلید واژه‌ها:** ولایت، شأن نزول آیه، زکات، اطلاق مفرد بر جمع.

### مقدمه

قرآن، همواره چراغ روشننگری برای مسلمانان بوده و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خود ایشان آن را تفسیر می‌کرده و تأویل و شأن نزول آیات آن را بیان می‌نموده است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بعد از خود نیز به تمسک به قرآن، سفارش نمود و برای آن چراغ، چراغبانانی نیز قرار داد که همان اهل بیت مکرم ایشان‌اند. در همیشه تاریخ اما، این امر جاری است که وقتی انسان‌ها هوا و هوس خود را به جای حقیقت سگانداز امور خود می‌کنند، حقایق امور، مشتبه می‌گردد و تشخیص حقیقت از غیر آن، سخت خواهد شد. بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم برخی برای این که حکومت را به چنگ خود درآورند،

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده علوم حدیث (قم).

به میدان آمده و چراغ هدایت را بدون چراغبانان آن برگرفتند، و چنین شد که تفسیرها و تأویل‌های مطابق هوای نفس از آیات قرآنی در جامعه پراکنده گردید و اختلافات زیادی میان فرقه‌های مختلف در تفسیر آیات، به وجود آمد.

اختلاف تفاسیر، مخصوصاً در آن جا که مربوط به عقاید باشد، بیشتر به چشم می‌آید و در این میان، اختلاف تفاسیر مفسران شیعه و اهل سنت در مورد آیاتی که در باره اهل بیت پیامبر ﷺ نازل شده، جلوه ویژه‌ای دارد. یکی از این چالشگاه‌ها آیه ۵۵ سوره مائده است. متکلمان و مفسران شیعه، مدعی‌اند که این آیه، بر ولایت بلا فصل امیر مؤمنان علی ﷺ دلالت دارد.

و این ادعا، نیاز به دلیل دارد و نیز پاسخ‌گویی به نقدهای آن. در این جا، ابتدا به تبیین ادعای شیعیان می‌پردازیم و سپس، دیدگاه مفسران و متکلمان اهل سنت را در باره این آیه، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### آیه ولایت و متکلمان و مفسران شیعه

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ هَمَانَا رَهْبَر و سرپرست شما خداست و رسول او کسانی که ایمان آورده‌اند؛ آنان که نماز اقامه می‌کنند و در حال رکوع زکات می‌پردازند﴾.

علما و متکلمان بزرگ شیعه، مدعی‌اند که این آیه برای اثبات ولایت بلا فصل امام علی ﷺ نازل شده است. آنچه در سخنان این گروه می‌توان یافت، این است که: این آیه، در پی بیان والیان حقیقی امور مسلمانان است؛ زیرا در ابتدا آن که تمامی امور اشیا تحت اختیار اوست (یعنی حضرت حق - جل و اعلی -) به عنوان ولی مؤمنان و مسلمانان، بیان گردیده و بعد، کسی که خلیفه خداوند متعال در میان انسان‌هاست (یعنی پیامبر ﷺ). بعد از خدا و رسولش، نوبت به جانشین پیامبر خدا ﷺ می‌رسد، که با این ویژگی می‌توان او را از میان دیگران باز شناخت. او کسی است که در حال رکوع نماز، زکات داده است. شیعیان، مدعی‌اند که این فرد با این ویژگی‌ها در زمان نزول آیه، منحصر در علی بن ابی طالب ﷺ است.

بنا بر این، بر پایه این ادعا، علمای شیعه برای چند امر، باید دلیل بیاورند:

۱. این آیه در پی تبیین متولیان امور مسلمانان است که برای اثبات این مطلب، باید چند امر ثابت گردد:
  - «ولی» در این آیه، به معنای کسی است که حق تصرف در امور دیگری را دارد.
  - «ولی» در هر سه جای آیه، به یک معنا به کار رفته است.
  - ولایت به معنای متصرف در امور مسلمانان، منحصر در این سه شخص است.
۲. ویژگی‌هایی که در این آیه برای شخص سوم بیان شده است، فقط با علی بن ابی طالب ﷺ تطابق دارد که در این صورت باید توضیح داده شود که اگر این خصوصیات، منحصر در یک فرد است، چرا در آیه، از یک شخص مفرد با صیغه جمع یاد شده است.

## دلایل عالمان شیعه

همان طور که بیان شد، مفسران شیعه، باید ابتدا اثبات کنند که این آیه شریف، در پی تبیین والیان امور مسلمانان است. برای رسیدن به این امر نیز چاره‌ای نیست جز این که ثابت کنند «ولی» در این آیه، به معنای اولی در تصرف است. به همین منظور به کتب تفسیر شیعی مراجعه می‌کنیم تا ببینیم این دسته از علماء، در این باره چه می‌گویند.

## معنای ولایت

عَلَمَه طباطبایی و صاحب تفسیر *أطیب البیان*، گوهر معنای لغوی «ولایت» را به معنای «قرب و نزدیکی» گرفته‌اند (المیزان: ج ۶ ص ۱۴) که انطباق آن در معانی استعمالی به این نحو است:

مثلاً اطلاق بر سید و عبد، هر دو می‌شود؛ چون سید، مالک و آمر عبد است. از دیگران به عبد نزدیکتر است و عبد چون در تحت اطاعت سید و امتثال اوامر اوست، به سید از دیگران نزدیکتر است و همچنین اطلاق بر خداوند و بر عباد هر دو می‌شود، به مناسبت این که خداوند به بندگان نزدیک است که تدبیر امور آنها و نصرت و حفظ و نحو اینها می‌کند، و بنده به خدا نزدیک است به واسطه این که اطاعت و امتثال اوامر و نواهی او را می‌کند. می‌گویی اولیاء الله به امام و مأموم هر دو اطلاق می‌شود به واسطه قرب هر یک به دیگری، از جهتی ائمه، اولیا هستند نسبت به شیعه به واسطه وجوب اطاعت آنها و مودت آنها و شیعه به واسطه اطاعت و محبت و نحو اینها (طیب البیان فی تفسیر القرآن: ج ۳ ص ۲۶).

عَلَمَه طباطبایی نیز این نحو از معانی استعمالی را این گونه شرح می‌دهد:

اگر ولایت را - که قرب مخصوصی است - در امور معنوی فرض کنیم، لازمه‌اش این است که برای ولی، قربی باشد که برای غیر او نیست مگر، به واسطه او. پس هر چه از شئون زندگی مولی علیه که قابل این هست که به دیگری واگذار شود، تنها ولی می‌تواند آن را عهده‌دار شده و جای او را بگیرد. مانند ولی میت که او نیز همین طور است؛ یعنی همان طوری که میت، قبل از مرگش می‌توانست به ملاک مالکیت، انواع تصرفات را در اموال خود بکند، ولی او، در حال مرگ او می‌تواند به ملاک وراثت، آن تصرفات را بکند، و همچنین ولی صغیر، با ولایتی که دارد می‌تواند در شئون مالی صغیر، اعمال تدبیر بکند و همچنین ولی نصرت که می‌تواند در امور منصور از جهت تقویتش در دفاع تصرف کند و همچنین خدای تعالی که ولی بندگان است و امور دنیا و آخرت آنها را تدبیر می‌نماید، و در این کار، جز او کسی ولایت ندارد. تنها اوست ولی مؤمنان در تدبیر امر دیشان به اینکه وسائل هدایتشان را فراهم آورد و داعیان دینی به سوی آنان بفرستد و توفیق و یاری خود را شامل حالشان بکند، و بیغمبران هم ولی مؤمنین اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آیه «ولایت» از دیدگاه مفسران

مثلاً رسول الله ﷺ ولی مؤمنان است، چون دارای منصبی است از طرف پروردگار، و آن این است که در بین مؤمنان، حکومت و له و علیه آنها قضاوت می‌نماید، و همچنین است حکامی که آن جناب و یا جانشین او برای شهرها معلوم می‌کنند؛ زیرا آنها نیز دارای این ولایت هستند که در بین مردم تا حدود اختیاراتشان حکومت کنند. و خواننده، خود قیاس کند بر آنچه گفته شد موارد دیگر ولایت را؛ یعنی ولای عتق و جوار و حلف و طلاق و پسر عم و محبت و ولایت عهدی و همچنین بقیه معانی آن را (المیزان: ج ۶ ص ۱۴ - ۱۵).

البته شیخ طوسی معتقد است که ولی، به معنای «اولی» است و ولی، کسی است که در موارد مختلفی که استعمال می‌شود، نسبت به دیگران در آن مورد، اولویت دارد (التبیین فی تفسیر القرآن: ج ۳ ص ۵۵۹).

برخی دیگر از مفسران نیز معنای ولایت در لغت را صرفاً به معنای اولویت در تصرف گرفته‌اند (ر.ک: مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ج ۷ ص ۸۲).

اما چرا باید گفت که معنای ولایت از بین معانی مختلف آن در این آیه، به معنای اولویت در تصرف است؟

دو دلیل را شاید بتوان از میان سخنان مفسران به دست آورد:

۱. دلیل آن، کلمه «انما» در اول آیه است که حصر را می‌رساند. وجهی ندارد که ولایت به معنای موالات در دین، مختص به خدا و رسول و کسانی که ایمان آورده‌اند (البته با آن شرایط مخصوص) باشد؛ زیرا موالات در دین، شامل جمیع مؤمنان است. چنان که در سوره توبه آیه ۷۱ می‌فرماید: ﴿مردان و زنان مؤمن، دوستان یکدیگرند﴾<sup>۱</sup> تنها چیزی که می‌تواند در این تخصیص جای گیرد، ولایت به معنای صاحب اختیار و اولاد در تصرف است (مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ج ۷ ص ۸۳).

۲. ولایتی که در این آیه به خدا و رسول گرامی‌اش و به کسانی که ایمان آورده‌اند - با آن ویژگی خاصی که دارند - نسبت داده شده به یک معناست؛ زیرا اگر وحدت معنا لحاظ نشود، از جهت ادبی، نامأنوس جلوه می‌کند و موجب اشتباه در دریافت معنای مورد نظر خواهد شد. علاوه بر این که اگر ولایت معنای دیگری در نسبت با ﴿الذین آمنوا﴾ داشت، به نظر می‌رسید بهتر بود ولایت در ﴿الذین﴾ دوباره تکرار می‌شد، تا ولایت خدا به معنای خود و آن دیگری هم به معنای خود استعمال شده باشد و اشتباهی در بین نیاید. کما این که نظیر این مطلب در این آیات رعایت شده است: ﴿قُلْ اذُنْ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ بِاللّٰهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ﴾ همان طوری که می‌بینید، لفظ «یؤمن» را تکرار کرده است؛ زیرا هر کدام معنای خاصی داشت و نیز نظیر این مطلب در آیه ﴿اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُوْلَ﴾ هست.

اما معنای ولایتی که در مورد خداوند متعال «والذین آمنوا» به یک نسبت است، چیست؟

۱. ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾.

خداوند متعال برای خود، دو سنخ ولایت در قرآن کریم نشان داده است: ولایت تکوینی و ولایت تشریحی. آن گاه در آیات دیگری، ولایت تشریحی را به پیامبر خود استناد می‌دهد و در آیه مورد بحث، همان را برای امیر مؤمنان علیه السلام ثابت می‌کند.

در این آیه، ولایت تشریحی‌ای را که برای خداوند ثابت است، برای پیامبر خدا نیز ثابت می‌کند و قیام به تشریح و دعوت به دین و تربیت امت و حکومت بین آنان و قضاوت در آنان را از شئون و مناصب رسالت وی می‌داند و همین امر برای آن دسته از مؤمنانی که دارای ویژگی یاد شده در آیه هستند، ثابت می‌شود (*المیزان*: ج ۶ ص ۱۴ - ۱۹).

با مطالب ذکر شده، پاسخ دو سؤال دیگر (یعنی به چه دلیل «ولی» در هر سه شخص به یک معنا به کار رفته است؟ و چرا ولایت به معنای متصرف در امور مسلمانان، منحصر در این سه شخص است؟) نیز تا حدودی روشن گشت.

مطلب بعدی‌ای که مفسران شیعه باید پاسخگوی آن باشند، این است که خصوصیتی که در این آیه برای شخص سوم بیان شده است، فقط با علی بن ابی طالب علیه السلام تطابق دارد. در این صورت نیز باید توضیح داده شود که اگر این ویژگی‌ها، منحصر در یک فرد است، چرا در آیه، از مفرد با صیغه جمع یاد شده است؟

اما پاسخی که به سؤال اول داده‌اند با استناد به روایاتی است که در مورد شأن نزول این آیه، وارد شده است که در ادامه، به برخی از آن روایات اشاره می‌شود.

### شأن نزول آیه در تفاسیر شیعیان

ما این روایات را به چند دسته تقسیم می‌کنیم. دسته‌ای از این روایات، شأن نزول این آیه را در مورد عبد الله بن سلام و عده‌ای دیگر از یهودیانی که مسلمان شده بودند، بیان می‌دارد. این گروه از روایات، به دو صورت نقل شده‌اند: الف. از امام باقر علیه السلام در باره آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾** نقل گردیده که فرمودند:

گروهی از یهود - که دین اسلام را پذیرفته بودند -، از جمله آنها عبد الله بن سلام و اسد و ثعلبه و ابن یامین و ابن صوریاء، حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شده، عرض کردند: یا پیامبر خدا! موسی کلیم، یوشع بن نون را وصی خود معرفی کرد. وصی شما کیست؟ و ولی و پیشوای مردم بعد از شما کیست؟ آیه **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾** تا آخر، نازل شد. حضرت فرمود: «برویم مسجد». آن گاه فقیری از مسجد خارج شد. حضرت سؤال فرمود: «آیا به تو کسی صدقه داده است؟».

عرض کرد: بلی. این خاتم را به من داد. حضرت فرمود: «چه شخصی بود؟». عرض کرد: این شخص که مشغول نماز است. حضرت تکبیر گفته و همه مردم که در مسجد حضور داشتند، تکبیر گفتند.

حضرت فرمود: «پس از من، علی بن ابی طالب، ولی و فرمان‌روای شماست». گفتند: ما به آفریدگار راضی و خشنود هستیم و به پیامبری و رسالت محمد ﷺ و پیشوایی و فرمان‌روایی علی ﷺ نیز خشنودیم. و آیه ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ نازل شد تا آخر حدیث (الأصعی فی تفسیر القرآن: ج ۱ ص ۲۸۲).

ب. عده‌ای از یهودیان تازه‌مسلمان شده، نزد پیامبر ﷺ آمدند و از یهودیان شکایت کردند که قسم خورده‌اند با ما نشست و برخاستی نداشته باشند. از طرفی هم، راه مسجد دور است و ما نمی‌توانیم همیشه به مسجد بیاییم و با مسلمانان، هم‌نشین گردیم. در این هنگام بود که آیه ۵۵ سوره مائده نازل گردید. پیامبر ﷺ برخاستند و به سمت مسجد حرکت نمودند. بیرون مسجد، به سائلی برخورد کردند و از او پرسیدند: «آیا کسی در مسجد به تو کمک نمود». سائل گفت: بلی، همان مردی که در نماز ایستاده است. وقتی به آن فردی که سائل نشان می‌داد نگریستند، دیدند که آن فرد، علی بن ابی طالب است (آیات الاحکام: ج ۱ ص ۲۴۳).

گروه دوم از روایات، با الفاظی مختلف، شأن نزول این آیه را در مورد امیر مؤمنان ﷺ بیان داشته و داستان کمک به فقیر در مسجد را با مضمونی واحد نقل می‌کنند که البته در این میان، در تعدادی از تفاسیر، فقط به ذکر این مطلب که «این آیه، در مورد امیر مؤمنان ﷺ نازل گردیده است» اکتفا می‌شود (تفسیر الحبر ی: ص ۲۵۸ - ۲۶۰ و ۳۳۱).

روایت دیگری در باره شأن نزول آیه، از شیخ در کتاب الأملی از ابو رافع به این مضمون روایت گردیده است:

روزی بر پیغمبر اکرم وارد شدم، دیدم در خواب هستند و ماری در کنار خانه بود. دوست نداشتم که مار را بکشم. پیغمبر بیدار شدند - احساس کردم که به حضرتشان وحی گردید - من میان پیغمبر و مار نشستم (تا مبادا که به وجود مقدس پیغمبر، صدمه بزند) و گفتم اگر بخواهد کسی را صدمه بزند، به این حقیر صدمه بزند. مار، خود را جمع کرد و دیدم پیغمبر خدا در حالی که از خواب بیدار می‌شوند، آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ را تا آخر قرائت می‌فرمایند. بعد فرمود: «حمد خدای را که بر علی، نعمت خود را تمام فرمود. گوارا باد بر علی، فضل و رحمت خداوند که به او عطا فرموده است!». بعد فرمود: «در آن جا چیست؟». عرض کردم: ماری خفته است. فرمود: «آن را بکش» و کشتم. سپس فرمود: «ای ابی رافع! چگونه‌ای با قومی که با علی جنگ می‌کنند و حال آن که علی، بر حق و آنها بر باطل‌اند و جهاد با آنها حقی است که خداوند متعال آن را واجب نموده است. هر کس توانایی ندارد که با علی به جهاد آنها برود باید در دل با آنان جهاد کند و چیزی بر آنها نیست». گفتم: ای پیامبر خدا! دعا بفرمایید که من اگر آن زمان را درک کنم، خداوند به من قدرتی عطا فرماید تا در رکاب علی به جهاد بروم. پیغمبر اکرم دعا کرد و فرمود: «برای هر پیغمبری، امینی است و امین من، ابی رافع است» (البرهان فی تفسیر القرآن: ج ۲ ص ۳۱۸ - ۳۱۹).

دسته دیگر از روایات در ضمن مناظراتی که علی علیه السلام با مخالفانشان داشته‌اند، به شأن نزول آیه در مورد خودشان اشاره داشته و از مخالفانشان در این باره اقرار گرفته‌اند (تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب: ج ۴ ص ۱۵۲).

در جمع بین این روایات می‌توان چنین گفت: این آیه شریف، زمانی نازل شده بود که عده‌ای از یهودیان تازه‌مسلمان شده، حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیده بودند؛ اما در مورد این که بین آنها و پیامبر صلی الله علیه و آله چه گفتگوهایی صورت گرفته بود، اختلاف وجود دارد. هر چند که سیاق صدر آیه و آیات سابق بر آن، با شکایت آنها در مورد دوستی و هم‌نشینی یهودیان، تطابق بیشتری دارد، اما این اختلاف، در مورد گفتگوها در مسئله مورد بحث، تأثیر چندانی نخواهد داشت و هر دو دسته از روایت در ادامه تأکید دارند که ذیل آیه شریف، در باره حضرت علی علیه السلام نازل گردیده است.

اما روایت ابو رافع، دلالت ندارد که در آن زمانی که ابو رافع، آن داستان را نقل می‌کند، این آیه نازل گردیده باشد. تنها چیزی که می‌توان از آن روایت به دست آورد، این است که پیامبر در زمان آن رویداد، آیه را تلاوت می‌نمودند و ممکن است که آیه شریف، مدت‌ها قبل نازل شده باشد (البرهان فی تفسیر القرآن: ج ۲ ص ۳۱۸).

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که از نظر روایات منقول در کتب تفسیری شیعیان (اگرچه در برخی از این روایات، متونی واقع گردیده که می‌توان در آن مناقشه نمود)، در مجموع، هیچ اختلافی در این که این آیه در مورد علی بن ابی طالب - در زمانی که ایشان در مسجد در حال رکوع نماز به فقیر کمک نموده بودند - نازل گردیده، وجود ندارد.

با این تحلیل، مفسران شیعه نتیجه می‌گیرند که این آیه، صراحتاً به وصایت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام دلالت دارد؛ زیرا این آیه، در شأن امیر مؤمنان نازل گردیده است و با تجزیه مفردات آیه می‌توان به این نتیجه رسید که آیه مورد نظر، در صدد بیان والیان و کسانی که توانایی تصرف در امور مسلمانان را دارند، است.

با توجه به این برداشت مفسران شیعه، باید دید که دیدگاه مفسران اهل سنت در مورد شأن نزول آیه شریف و همچنین در باره دلالت مفردات این آیه چیست؟ آیا آنها این برداشت مفسران شیعه را قبول دارند؟ در صورت منفی بودن جواب، انتقاد آنها مربوط به کدام بخش از دلایل شیعیان است.

### آیه ولایت و مفسران اهل سنت

با بررسی کتاب‌های تفسیری اهل سنت می‌بینیم که آنها چنین برداشتی از این آیه شریف را قبول ندارند. آنها با دلایلی که ارائه می‌کنند، دیدگاه شیعیان در این زمینه را مورد نقد قرار می‌دهند. دلایل آنها را به طور خلاصه می‌توان این گونه بیان نمود:

## اشکالات مفسران اهل سنت بر ادعای شیعیان

### اشکال اول

چه کسی گفته که این آیه، در شأن امیر مؤمنان نازل گردیده است؟ روایاتی به دست ما رسیده که در آنها داستان‌های دیگری در مورد شأن نزول آیه، بیان شده است (مفاتیح الغیب: ج ۱۲ ص ۳۸۲ - ۳۸۳).

### اشکال دوم

در متن داستانی که در مورد شأن نزول این آیه شریف در باره علی علیه السلام بیان می‌شود، مواردی وجود دارد که با واقعیت سازگاری ندارد:

یک بنا بر اصالت حقیقت ما باید معنای ظاهر آیه را به معنای حقیقی آن حمل کنیم. بنا بر این، مقصود از زکات در آیه شریف، زکات واجب است و اگر این گونه است، پس آن داستان نمی‌تواند صحیح باشد؛ زیرا اولاً زکات بر علی علیه السلام به علت تنگ‌دستی ایشان واجب نبوده است و خود آن حضرت به فقرشان افتخار می‌کردند و همچنین بنا به گفته مفسران، آیات سوره دهر، در شأن آن حضرت و خانواده گران قدرشان نازل گردیده است و اگر بنا بود آن حضرت بدون احتیاج خود، به مسکین و یتیم و اسیر کمک نموده باشند، دیگر وجهی نداشت که در این آیات از ایشان ستایش شود (همان: ص ۳۸۶).

دو. همچنان که در کتاب‌های فقهی بیان شده، مشغول شدن به عمل منافی با نماز، موجب بطلان نماز می‌شود. دادن زکات در نماز هم عملی منافی با نماز است؛ زیرا اشاره کردن به نیازمند تا متوجه شخص نمازگزار گردد و در آوردن انگشتری از دست و دادن آن به فقیر، فعل کثیر محسوب شده و فعل کثیر هم تنافی با اقامه نماز دارد و از شأن امیر مؤمنان علیه السلام به دور است که در هنگام اقامه نماز، مرتکب عملی شود که موجب بطلان نمازشان گردد (همان جا).

سه. در بحث زکات بیان شده است که چیزی که زکات داده می‌شود باید مقدار آن معلوم باشد، در حالی که انگشتری که در داستان امیر مؤمنان به فقیر می‌دهد، یک چیزی است که قیمت و مقدار آن، مجهول است و با آن نمی‌توان زکات واجب را ادا نمود (تفسیر سور آبادی: ج ۱ ص ۵۸۲).

چهار. در کتاب‌های روایی شیعیان نقل شده که تیری به پای امیر مؤمنان رفته بود و در آوردن آن، موجب تحمل درد شدید بود. بدین سبب گفته شد که تیر را در حال نماز از پای آن حضرت بیرون آورند؛ زیرا ایشان در حال نماز، متوجه چیزی به غیر از راز و نیاز با معبود خود نیست. با این توصیف، آیا می‌توان تصور کرد که چنین شخصی در حال نماز، متوجه فقری شود و در همان حال انگشتری خود را در آورد و به آن شخص بدهد؟ (تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان: ج ۲ ص ۶۰۶).



### اشکال سوم

الفاظ مدح ذکر شده در این آیه، با لفظ عموم «الَّذِينَ آمَنُوا، الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ» است، در حالی که اگر این آیه در شأن امیر مؤمنان نازل شده باشد باید به صورت مفرد ذکر می‌شد (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ ج ۳ ص ۳۳۵).

### اشکال چهارم

«ولایت»، دارای معانی متعددی است که از جمله آنها می‌توان به داشتن حق تصرف در امور غیر، نصرت، محبت و... اشاره نمود. از میان این معانی «نصرت» و «محبت» در این آیه، با سیاق آیات قبل و بعد از آیه (۵۵ سوره مائده)، تطابق بیشتری دارد؛ زیرا در آیات قبل، در باره دوستی نکردن با یهود و نصارا بحث شده است و وجهی ندارد که بگوییم در آن آیات نیز ولایت به معنای متصرف در امور است؛ زیرا در میان مسلمانان در آن زمان، کسی به فکر این که از یهودیان و یا نصارا کسی را متولی امور مسلمانان نماید، نبود و تنها چیزی که مطرح بود، رابطه داشتن و دوستی نمودن با آنهاست. بعد از این آیه هم باز می‌بینیم که از دوستی با برخی از یهودیان و مسیحیانی که دین مسلمانان را به تمسخر گرفته‌اند، نهی شده است. بنا بر این متناسب با سیاق مجموع آیات، به این نتیجه می‌توان رسید که در این آیه هم معنای ولایت، متناسب با آیات دیگر است و از طرفی هم نمی‌توان گفت که هر دو معنا با هم مقصود نظر بوده است؛ زیرا در مباحث اصولی، این موضوع به طور مفصل بررسی شده است که استعمال لفظ در بیش از معنای واحد، صحیح نیست (همان: ص ۳۳۴ - ۳۳۵).

### اشکال پنجم

اگر این آیه، دلالتی بر امامت امیر مؤمنان بود، خود ایشان به آن آگاه‌تر بودند و از این دلالت در مقابل مخالفانشان استفاده می‌نمودند، همچنان که به آیات مباحله و واقعه غدیر در شورای شش نفره‌ای که عمر تشکیل داده بود، در مقابل دیگران احتجاج نمودند؛ ولی چنین گزارشی در مورد این آیه، نقل نگردیده است (مفاتیح الغیب: ج ۱۲ ص ۳۸۵).

### اشکال ششم

اگر بنا به فرض هم بپذیریم که این آیه، دلالت بر امامت امیر مؤمنان دارد، باز هم نمی‌توان امامت بلا فصل و انحصاری ایشان را از این آیه به دست آورد؛ زیرا اگر بخواهیم امامت را انحصاری آن جناب بدانیم، در آن صورت، چگونه شیعیان می‌توانند امامت دیگر ائمه اثنی عشر را اثبات نمایند؟ ثانیاً اگر بگوییم آن حضرت، حق تصرف در امور مسلمانان را دارند، این حق تصرف، در زمان حیات پیامبر ﷺ نبوده است که خود این امر علاوه بر این که با ظاهر آیه - که از آن داشتن ولایت در زمان نزول آیه فهمیده می‌شود - منافات دارد، می‌توان از آن چنین هم نتیجه گرفت که بنا بر این،

امامت ایشان پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، که در این صورت، اهل سنت هم با این قول، مشکلی ندارند؛ زیرا آنها هم قبول دارند که امیر مؤمنان، بعد از پیامبر، دارای امامت امت اسلام بوده‌اند، منتها این امامت را بعد از ولایت سه خلیفه پیشین می‌دانند (همان جا).

خلاصه سخن این که اولاً این آیه، اشاره‌ای به بحث امامت ندارد. ثانیاً اگر هم قبول کنیم که این آیه، مربوط به امامت امت است، هیچ دلالتی را نمی‌توان از آیه به دست آورد که این آیه، در صدد نشان دادن خلیفه بلا فصل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

با توجه به انتقاداتی که از سوی مفسران اهل سنت بیان گردید، باز رجوعی خواهیم داشت به کتاب‌های تفسیری شیعه تا ببینیم که پاسخ آنها به این ایرادات و انتقادات چیست؟ آیا در نهایت می‌توان امامت و ولایت بلا فصل امیر مؤمنان را از این آیه استنباط نمود؟

### پاسخ شیعیان به نقدها

#### پاسخ اشکال اول

در میان روایاتی که در کتاب‌های تفسیری شیعی بیان شده، در این که این آیه، در شأن امیر مؤمنان علیه السلام نازل گردیده است، اتفاق نظر وجود دارد، اما در میان روایاتی که در کتاب‌های تفسیری اهل سنت نقل گردیده، تعداد زیادی از روایات، به صراحت، شأن نزول آیه را در باره امیر مؤمنان بیان می‌کنند، (جامع البیان فی تفسیر القرآن: ج ۶ ص ۱۸۶) و در مورد بقیه روایاتی که در نگاه اول اختلافاتی در میان آنها به چشم می‌خورد، با دقت در آن روایات می‌توان با توضیحی که بیان می‌شود، از آن اختلافات ظاهری، به یک اتفاق دست یافت.

این گروه از روایات را می‌توان به چهار دسته تقسیم نمود: دسته اول، شأن نزول آیه را در مورد ابو بکر می‌داند. این روایات در تفاسیر، به غیر از یک مورد (الكشف و البیان عن تفسیر القرآن: ج ۴ ص ۸۱)، در سه مورد دیگر (الجامع لأحكام القرآن: ج ۶ ص ۲۲۱) به صورت مرسل نقل گردیده است که یکی از آنها هم در کتب متأخر - که از کتاب‌های واسطه محسوب می‌شود - روایت شده است (التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج: ج ۶ ص ۲۳۶).

با توجه به این امر، این اخبار، خبر واحدی هستند که تاب مقاومت در مقابل اخبار متواتره‌ای را که شأن نزول آیه را در مورد امیر مؤمنان علیه السلام می‌دانند، ندارد. ظاهراً راویان این روایات وقتی دیده‌اند که شأن نزول آیات پیشین، به ابو بکر نسبت داده می‌شود، به این نتیجه رسیده‌اند که این آیه هم در شأن ابو بکر نازل گردیده است.

دسته دوم روایات، شأن نزول آیه را داستانی در باره عبد الله بن سلام بیان می‌دارند. این روایات، خود به دو صورت نقل گردیده است: نقل نخست آن، داستان شکایت بردن عبد الله بن سلام و گروهی از یهودیان تازه‌مسلمان شده در باره قطع رابطه دیگر یهودیان قبیله‌شان با آنها را به

محضر پیامبر ﷺ بیان می‌دارد و می‌افزاید که در آن هنگام، این آیه شریف، نازل گردید و آنها گفتند که ما به ولایت خدا و رسول او و مؤمنان راضی هستیم (أسباب نزول القرآن: ص ۲۰۱). اما در نقل دوم، در ادامه داستان آمده است که حضرت در این هنگام، به طرف مسجد حرکت نمود. از مسجد، فقیری خارج می‌شد. پیامبر ﷺ از او پرسید: «آیا کسی به تو کمک نمود؟». فقیر گفت: آری. پیامبر ﷺ پرسید: «چه کسی؟». فقیر، به علی بن ابی طالب ﷺ اشاره نمود. در این هنگام، پیامبر ﷺ آیه ۵۶ سوره مائده را تلاوت نمود (همان: ص ۲۰۱ - ۲۰۲).

این دو نقل، در واقع، با هم اختلافی ندارند؛ زیرا می‌توان چنین بیان داشت که نقل اول، داستان را تا نازل شدن آیه بیان می‌دارد و با ادامه داستان، کاری ندارد؛ ولی نقل دوم، ادامه داستان را بیان داشته و شأن نزول آیه را به نحو کامل روشن می‌دارد. در حقیقت، این دو نقل، مکمل یکدیگرند، نه این که منافاتی با یکدیگر داشته باشند. از طرفی هم نمی‌توان گفت که نقل دوم را افرادی، به متن اصلی، اضافه کرده‌اند؛ زیرا علاوه بر این که تعداد روایات نقل دوم، بیشتر از نقل اول و شاید نزدیک به تواتر باشد، شاهی هم از روایاتی که بیان می‌داشتند این آیه، در شأن امیر مؤمنان ﷺ نازل شده، مؤید این نقل است (که در ادامه می‌آید).

اما دسته سوم روایات، داستانی را در شأن نزول آیه در مورد عبادۀ بن صامت بیان می‌دارند. این روایات، دارای مشکلاتی است که شاید اعتماد محققان و محدثان منصف را نسبت به این روایات، کم و یا از بین ببرد. علامه طباطبایی در بارۀ این دسته از روایات چنین می‌گوید:

این قصه به غیر از این طریق (یعنی طریق ابن مردویه)، از ابن عباس نیز روایت شده و ما در سابق گفتیم (و مکرر هم گفته‌ایم) که این روایات وارد شده، در شأن نزول تطبیق‌هایی است اجتهادی به شهادت نشانه‌هایی که در آنها به چشم می‌خورد، مثلاً در روایات قصه مورد بحث، می‌بینیم که هفده آیه را نازل در مورد قصه ابن ابی و یهودیان بنی قینقاع و بنی قریظه و بنی نضیر می‌داند با این که در این آیات، در ردیف یهودیان، نصارا را هم ذکر کرده‌اند که هیچ دخالتی در این قصه نداشتند. نشانه دیگر این که غیر ابن ابی، سایر مسلمانان نیز در این داستان، سر و کاری با نصارا نداشتند که اگر گفته شود نام نصارا از باب تطفّل یعنی به طور طفیلی ذکر شده، در پاسخ می‌گوییم: این سخن درست نیست و در قرآن، سابقه ندارد؛ چون در جای دیگر قرآن، مواردی هست که متعرض حال یهود شده و وقایعی را که بین مسلمین و یهود واقع شده و منافقین نیز در آن وقایع، دستی داشته‌اند، ذکر نموده و تنها نام یهود را برده و نامی از نصارا به میان نیاورده است، نظیر آیات سوره حشر. بنا بر این، چه چیزی باعث شده که تطفّل در این جا جائز شده و در آن موارد، جائز نبوده؟

نشانه دیگرش این است که اولاً این روایت می‌گوید: آیات سوره مائده، یعنی هفده آیه (۵۱ - ۶۷) در داستان عبادۀ بن صامت و عبد الله بن ابی، نازل شده و بنا بر این باید

مطالب این هفده آیه، مربوط و متصل به هم باشند که بتوان گفت: همه یکباره نازل شده است و ثانیاً در این آیات، آیه شریفه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» قرار دارد که روایات متواتره شیعه و اهل سنت، آن را نازل در حق علی بن ابی طالب علیه السلام می‌داند و ثالثاً در این آیات، آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» هست که هیچ ارتباطی با قصه یهودیان و عبد الله بن ابی ندارد.

پس همه این نشانی‌ها دلیلی قطعی بر گفتار ماست که گفتیم: راوی، دیده که قصه عبادت بن صامت و عبد الله بن ابی، با آیات مورد بحث تا حدودی تناسب دارد، [لذا] آیات را بر آن قصه تطبیق کرده و چون نتوانسته خوب تطبیق کند، هفده آیه را به جای سه آیه گرفته؛ چون دیده این هفده آیه، یعنی در اولش و وسطش و آخرش متعرض حال اهل کتاب شده است (المیزان: ج ۵ ص ۶۳۶).

دسته چهارم روایات هم با توجه به ظاهر آیه، شأن نزول این آیه را در مورد همه مؤمنان می‌دانند (الدر المنثور فی تفسیر المأثور: ج ۲ ص ۲۹۴). تمامی این روایات، از طریق عبد الملک بن ابی سلیمان از امام باقر علیه السلام روایت گردیده است. این گروه، علاوه بر این که خبر واحدند و همچنین احتمال تقیه در آنها نیز کم نیست، هیچ منافاتی - بنا بر نقل طبری از برخی از محدثان - با روایاتی که شأن نزول را در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام می‌دانستند، ندارد؛ زیرا همچنان که بیان خواهیم داشت، در این آیه، یکی از دلایل جمع آمدن «الذین آمنوا» این می‌تواند باشد که همه مؤمنان در جهت انجام دادن چنین اعمالی ترغیب شوند و در حقیقت، این آیه در خطاب به همه مؤمنان است. چنان که در این روایت، امیر مؤمنان را هم از جمله مؤمنان به شمار می‌آورد و این، منافات ندارد که در زمان نزول آیه، این عمل، تنها از امیر مؤمنان علیه السلام صادر شده باشد. ابن جریر در این باره می‌گوید: «برخی از محدثان (و یا مفسران) می‌گویند: مقصود از «الذین آمنوا» جمیع مؤمنان است».

بعد از همین شخص نقل می‌کند که گفت: «مقصود همه مؤمنان است؛ اما علی بن ابی طالب علیه السلام بود که بر او فقیری عبور کرد، در حالی که آن حضرت در مسجد در حال رکوع بودند، و در همین حال، انگشترش را به فقیر داد (تفسیر الطبری: ج ۶ ص ۱۸۶)».

با توجه به مطالب بیان شده، معلوم می‌گردد که می‌توان به اتفاقی در این روایات دست یافت و آن این که این آیه، به سبب مدح عملی که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام انجام داد، نازل گردیده است.

## پاسخ اشکال دوم

اما این که می‌گویند صحیح نیست در قرآن، از صدقه، با لفظ زکات یاد شود، این گونه باید پاسخ بدهیم:

اولاً زکات واجب در مدینه تشریح شده، در حالی که در بسیاری از آیات مکی، کلمه «زکات» آورده شده است. (در این باره، رک: سوره اعلی، آیه ۱۴؛ سوره لیل، آیه ۱۸؛ سوره فصلت، آیه ۷؛ سوره مؤمنون، آیه ۴؛ سوره لقمان، آیه ۴؛ سوره نمل، آیه ۳) ثانیاً در باره پیامبران گذشته و ادیان آنها مانند: ابراهیم، اسحاق، یعقوب (انبیاء: آیه ۷۳)، اسماعیل (مریم: آیه ۵۵) و عیسی (مریم: آیه ۳۱) در قرآن، ذکری از زکات در میان آنها به میان آمده است، در صورتی که در آن ادیان، زکات به این حالت که برای مسلمانان واجب است، واجب نبوده است. از این مطالب می‌توان این گونه نتیجه گرفت که هر گاه زکات در قرآن به صورت مطلق و یا همراه با نماز به کار رود، بر انفاق مال در راه خدا دلالت می‌کند. نکته دیگر این که کسانی که قائل‌اند «زکات» در تمام آیات قرآنی به معنای همین زکات واجب است باید قائل به حقیقت شرعی باشند؛ ولی اگر قائل به حقیقت متشرعه شدند، دیگر نمی‌توانند این گونه ادعا کنند (المیزان: ج ۶ ص ۱۲).

اگر زکات را به معنای واجبی آن هم بگیریم، باز مشکلی پیش نمی‌آید؛ زیرا در پاسخ این که می‌گویند: «بر علی زکات واجب نبوده است؛ زیرا در این صورت، معنایی نداشت آیات سوره دهر، در مدح آن حضرت نازل شود»، باید گفت: گاهی پیش می‌آید که یک فرد در زمانی، خود، نیازمند می‌شود و در زمانی هم بر او زکات واجب می‌گردد. زکات هم در آن زمان، ممکن است از جهت غنایم جنگی بر آن حضرت واجب شده باشد. همچنین قیمت انگشتر در بازار آن روز معلوم بوده و ممکن است امیر مؤمنان قصد داشتند آن را در اول وقت به عنوان قسمتی از زکات واجب و یا احتیاطاً بیشتر از مقدار زکاتی که بر ایشان واجب بوده، پرداخت نمایند. در نتیجه، اشکال مجهول بودن و تأخیر از وقت پرداخت آن پیش نخواهد آمد.

این عمل امیر مؤمنان هم فعل کثیر نبوده تا موجب بطلان نماز گردد؛ چون ایشان تنها کاری که در نماز انجام دادند، این بود که انگشتری را به فقیر نشان دادند و شخص فقیر، خود، آن را از انگشت آن حضرت بیرون آوردند.

این که گفته می‌شود امیر مؤمنان هنگام نماز، تیر از پای مبارکشان بیرون کشیدند و ایشان متوجه نشد، پس چگونه شما می‌گویید که فقیری درخواست کمک کرد و ایشان در حال نماز متوجه آن شخص گردید و به او در همان حال کمک نمود؟

داستان بیرون کشیدن تیر از پای مبارک آن جناب و عدم توجه ایشان، به سبب غفلت و نفهمیدن درد نبود؛ بلکه ایشان توجهش در حال نماز به اندازه‌ای به معبودش بود که در آن حال، درد در آوردن تیر از پا را چیزی نمی‌پنداشت. مثل کسی که با معشوقش زیر آفتاب داغ، مشغول صحبت است. نمی‌توان گفت چنین کسی گرمای آفتاب را حس نمی‌کند؛ بلکه به سبب شیرین بودن همنشینی با معشوق، این گرما را چیزی به حساب نمی‌آورد.

با توجه به آنچه بیان شد پاسخ سؤال هم معلوم می‌گردد؛ زیرا تمام تلاش عاشق در جلب رضایت معشوق است. حال چه اشکالی دارد که این عاشق در حال راز و نیاز با معشوق، بداند که عملی مورد رضایت فعلی معشوق است و این دانستن، سبب انجام شدن آن فعل گردد؟

### پاسخ اشکال سوم

به این اشکال، دو پاسخ داده می‌شود: یکی جواب نقضی و دیگری جواب حلّی. جواب نقضی، از دو بخش تشکیل گردیده است: یک فرق است بین این که لفظ جمع را اطلاق کنند و واحد را اراده کنند. در حقیقت، لفظ جمع را در واحد استعمال کنند و بین این که قانونی کلی و عمومی بگذرانند و از آن به طور عموم خبر دهند، در صورتی که مضمون آن قانون جز یک نفر کسی نباشد و جز بر یک نفر منطبق نشود. و آن، نحوه اطلاقی که در عرف سابقه ندارد، نحوه اولی است نه دومی؛ چون از قبیل دومی، در عرف بسیار است (همان: ج ۶ ص ۱۰).

دو. بسیاری از صحابه و تابعیان، روایات شأن نزول آیه را در مورد امیر مؤمنان علیه السلام نقل نموده‌اند که اگر چنین استعمالی رایج نبود، در این صورت - در حالی که زبان عربی در آن زمان دست نخورده بود - باید حداقل برخی از آنها لب به اعتراض می‌گشودند، در صورتی که چنین اعتراضی گزارش نشده است (همان جا).

اما جواب حلّی، در صدد بیان این مطلب هستیم که چه ضرورتی داشت که از مفرد، با لفظ جمع عنوان شود. دو دلیل هم می‌توان در این زمینه بیان داشت:

یک این که در زبان عربی متداول است که گاهی از شخصی به جهت عظمتش و یا عظمت کاری که انجام می‌دهد، با لفظ جمع آورده می‌شود. مانند آن را می‌توان در آیات دیگری مثل: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ﴾ (آل عمران: آیه ۱۷۳)<sup>۱</sup> دید و شکی نیست که این آیه، در باره نعیم بن مسعود الاشجعی نازل شده است. یا ﴿أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ (بقره: آیه ۱۹۹)<sup>۲</sup> که مراد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است ﴿وَيَقُولُونَ نَحْنُ أَنْ تُصَيِّبَنَا دَائِرَةً﴾ (مائده: آیه ۵۲)<sup>۳</sup> برای این که گوینده این حرف به اعتراف خود علمای اهل سنت، یک نفر و آن هم رئیس منافقان عبد الله بن اُبی بوده است (أسباب نزول القرآن: ص ۲۰۱).

دو. این کار، به قدری زیبا بوده که با ضمیر جمع آورده شده است تا سایر مؤمنان هم به انجام دادن چنین عملی ترغیب شوند، و اگر با لفظ مفرد بیان می‌شد، همه می‌گفتند که این، یک قضیه شخصی است و برای دیگران، مشوقی نخواهد بود که دست به چنین عملی بزنند و این تعریف و تمجید به خاطر این عمل نبوده، بلکه به سبب شخصیت خود علی علیه السلام بوده است.

۱. کسانی که مردم به آنها گفتند: مردم برای جنگ با شما گرد آمده‌اند.  
۲. سپس از آن جا که دیگر مردم بازمی‌گردند، شما نیز بازگردید.  
۳. می‌گویند: می‌ترسیم از این که دچار گرفتاری شویم!

## پاسخ اشکال چهارم

این که گفته شده معنای «ولایت» با توجه به سیاق آیات گذشته، با معنای «نصرت» و «محبّت» تناسب دارد، در پاسخ باید گفت: استدلال به سیاق آیات، در صورتی مورد توجه واقع می‌شود که اولاً در تمام قرآن، آیاتی که در یک سوره آمده باشند، در یک سیاق قرار گیرند؛ در حالی که ما در بسیاری از آیات قرآن می‌بینیم که آیه‌ای در میان چند آیه قرآن وارد شده که با آیات دیگر آن، در یک سیاق نیست. ثانیاً دلیل خاصی برای خروج یک آیه از سیاق آیات دیگر نباشد و ما با بیانی که آورده شد، دلیل خاصی داریم بر این که آیه ولایت در این جا به یک موضوع خاص اشاره دارد و معنای ولایت هم به معنای «حقّ تصرف داشتن» است.

## پاسخ اشکال پنجم

با مراجعه به کتاب‌های روایی شیعی می‌توان پاسخ این سؤال را نیز یافت؛ اما چون در این مقاله، قصد بر این است که آنچه نقل می‌گردد از کتاب‌های تفسیری باشد، ما هم روایاتی را که از احتجاجات امیر مؤمنان علیه السلام در مقابل مخالفینشان در تفاسیر شیعی نقل گردیده، را می‌آوریم تا معلوم گردد که برخی مصلحت‌اندیشی‌ها موجب شده تا کتاب‌های روایی اهل سنت، از وجود چنین روایاتی خالی بماند.

عَلَمَه طباطبایی در *المیزان*، ضمن روایاتی که در شأن نزول این آیه می‌آورد، چند روایت نیز در مورد احتجاج امیر مؤمنان علیه السلام بیان می‌دارد:

در *غایة المرام* از صدوق علیه السلام نقل می‌کند که وی به اسناد خود از ابی سعید وراق، از پدرش، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش و از جدش علیه السلام نقل می‌کند داستان قسم دادن علی علیه السلام ابی بکر را، وقتی که به خلافت نشست بود و در ضمن آن، فضایل خود را برای ابی بکر ذکر می‌نمود و به کلماتی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حقیقت فرموده بود، استدلال می‌کرد تا این که فرمود: «ای ابا بکر! تو را به خدا سوگند آیا ولایتی که قرین ولایت خدا و رسول است در آیه زکات، ولایت من است یا ولایت تو؟»، گفت: بلکه ولایت توست.

و شیخ در کتاب *مجالس* به اسناد خود از ابی ذر (رضوان الله علیه) نقل می‌کند حدیث قسم دادن علی علیه السلام عثمان و زبیر و عبد الرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص را در روز شورا، و داستان احتجاج آن حضرت را با نامبردگان و استدلال او را به نصوصی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در باره جانشینی او فرموده و تصدیق همه نامبردگان فرمایشات او را، از جمله آن احتجاجات، یکی همین آیه مورد بحث ماست، که امام قسمشان می‌دهد و می‌فرماید: «آیا کسی در بین شما مسلمین، غیر من هست که در حال رکوع زکات داده و آیه قرآن در حقیقت نازل شده باشد؟!» همگی عرض کردند: نه (*المیزان*: ج ۶ ص ۲۴ - ۲۵).



و از خطیب خوارزمی نقل شده که گفته است: معاویه به عمرو بن عاص نامه نوشته بود و او در جوابش چنین نوشت: ای معاویه! تو خودت خوب می‌دانی چه قدر آیات قرآنی را که خود می‌خوانی، در فضایل او (علی) است و کسی در آن آیات با او شریک و همباز نیست، مانند آیه ﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ و آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ و آیه ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ﴾ (هود: آیه ۱۷)<sup>۱</sup> و نیز خدای متعال در باره‌اش فرموده: ﴿رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ﴾ (احزاب: آیه ۲۳)<sup>۲</sup> و نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (شوری: آیه ۲۳)؛ یعنی بگو من از شما بر رسالت خود مزدی نمی‌خواهم مگر همین را که با نزدیکانم مودت کنید (المیزان: ج ۶ ص ۳۰ - ۳۱).

هر چند این روایت اخیر، از روایاتی است که در کتاب‌های روایی اهل سنت روایت گردیده است.

### پاسخ اشکال ششم

بنا بر گفته خود مفسران اهل سنت، این که «ولی» در این آیه به صورت مفرد آمده است، به این جهت است که ولایت اصلی، مخصوص خداوند است و پیامبر ﷺ ولایتش تبعی است و ولایت «الذین آمنوا»، به تبع ولایت پیامبر ﷺ است (تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان: ج ۲ ص ۶۰۵). با توجه به آنچه بیان گردید، می‌توان به این دسته از مفسران این گونه پاسخ داد که: آنچه از این آیه استفاده می‌گردد، این است که ولایت «الذین آمنوا» - که معلوم گردید مقصود از آن علی بن ابی طالب علیه السلام است - به تبع ولایت پیامبر ﷺ است، در نتیجه، امیر مؤمنان علیه السلام بر همه مسلمانان در همان زمان، ولایت داشته است؛ اما چون ولایتش به تبع ولایت پیامبر ﷺ بوده، پس در زمان حیات ایشان نمی‌توانست اعمال ولایت نماید (هر چند اگر پیامبر ﷺ در همان زمان هم اذن می‌دادند، امیر مؤمنان می‌توانستند اعمال ولایت نماید، همان گونه که ولایت پیامبر ﷺ به تبع ولایت حضرت حق - جل و علی - بود؛ اما چون خداوند اذن داده بود، پس پیامبر ﷺ می‌توانست اعمال ولایت نماید)؛ ولی بر دیگر مسلمانان بعد از پیامبر ﷺ، از جمله خلفای سه‌گانه، ولایت داشته است و طبق آیه شریف، ولایت، منحصر در این خداوند، پیامبر ﷺ و علی علیه السلام بوده است. اما پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام آن به دلایل دیگری (به طور مثال، روایاتی که می‌گویند هیچ‌گاه زمین از خلیفه خالی نمی‌ماند و روایات خلفای اثنی عشر که خود مفسران اهل سنت، آن را روایت کرده‌اند)، ولایت به فرزندان ایشان می‌رسد.

۱. آیا بنا بر این کسی که در باره پروردگارش، هم از ناحیه عقل خود و هم از سوی کتاب‌های آسمانی پیشین، برهان و شاهد دارد، مثل کسی است که دارای آن نیست؟!  
۲. بعضی از مؤمنان کسانی‌اند که وقتی با خدا عهد می‌بندند، به آن وفا می‌کنند.



## کتاب نامه

۱. قرآن کریم.
۲. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، السید محمود آلوسی، تحقیق: علی عبد الباری عطیة، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
۳. تفسیر القرآن العظیم، عبدالرحمان بن ابی حاتم الرازی، تحقیق: اسعد محمد الطیب، مدینه: مکتبة نزار مصطفى الباز، سوم، ۱۴۱۹ ق.
۴. زاد المسیر فی علم التفسیر، عبدالرحمان بن علی القرشی البغدادی (ابن جوزی)، تحقیق: عبد الرزاق المهدي، بیروت: دار الکتب العربی، اول، ۱۴۲۲ ق.
۵. التحرير و التنوير، محمد الطاهر ابن عاشور، [بی جا]، [بی تا].
۶. تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن عمرو البصری دمشقی (ابن کثیر)، تحقیق: محمد حسین شمس الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، اول، ۱۴۱۹ ق.
۷. تفسیر القرآن الکریم، ثابت بن دینار (ابو حمزه ثمالی)، تحقیق: عبد الرزاق محمد حسین حرز الدین و محمد هادی معرفت، بیروت: دار المفید، اول، ۱۴۲۰ ق.
۸. آیات الأحکام، محمد بن علی الاسترآبادی، تهران: مکتبة المعراجی، اول.
۹. البرهان فی تفسیر القرآن، السید هاشم البحرانی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة موسسة البعثة، قم: نشر بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. تفسیر جامع، السید محمد ابراهیم البروجردی، تهران: صدر، ششم، ۱۳۶۶ ش .
۱۱. لباب التأویل فی معانی التنزیل، علاء الدین علی بن ابراهیم البروجردی، تصحیح: محمد علی شاهین، بیروت: دار الکتب العلمیة، اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، حسین بن مسعود بغوی، تحقیق: عبد الرزاق المهدي، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ: اول، ۱۴۲۰ ق.
۱۳. الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، احمد بن ابراهیم الثعلبی النیسابوری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، اول، ۱۴۲۲ ق.
۱۴. تفسیر الحبری، حسین بن حکم الحبری الکوفی، بیروت: مؤسسه آل البيت ﷺ لاحیاء التراث، اول، ۱۴۰۸ ق.
۱۵. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، عبید الله بن احمد الحسکانی، تحقیق: محمد باقر المحمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، اول، ۱۴۱۱ ق.
۱۶. انوار درخشان، سید محمد حسین حسینی همدانی، تحقیق: محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی لطفی، اول، ۱۴۰۴ ق.

۱۷. التفسیر القرآنی للقرآن، خطیب عبدالکریم.
۱۸. أنوار العرفان فی تفسیر القرآن، ابوالفضل داور پناه، تهران: انتشارات صدر، اول، ۱۳۷۵ ش.
۱۹. کشف الأسرار و عدّة الأبرار، رشیدالدین احمد بن ابی سعد میبدی، تحقیق: علی اصغر حکمت، تهران: امیر کبیر، پنجم، ۱۳۷۱ ش.
۲۰. بحر العلوم، نصر بن محمد بن احمد السمرقندی، [بی جا]، [بی تا].
۲۱. تفسیر سور آبادی، عتیق بن محمد سور آبادی، تحقیق: علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو، اول، ۱۳۸۰ ش.
۲۲. المیزان، السید محمد حسین الطباطبائی، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۲۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الفضل بن الحسن طبرسی، ترجمه: گروهی از مترجمان، تحقیق: رضا ستوده، تهران: انتشارات فراهانی، اول، ۱۳۶۰ ش.
۲۴. جامع البیان فی تفسیر القرآن، محمد بن جریر الطبری، بیروت: دار المعرفة، اول، ۱۴۱۲ ق.
۲۵. تفسیر الطبری، محمد بن جریر الطبری، ترجمه: گروهی از مترجمان، تحقیق: حبیب یغمایی، تهران: انتشارات توس، دوم، ۱۳۵۶ ش.
۲۶. التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی (الشیخ الطوسی)، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۷. أظیف البیان فی تفسیر القرآن، السید عبد الحسین الطیب تهران: انتشارات اسلام، دوم، ۱۳۷۸ ش.
۲۸. مفاتیح الغیب، فخرالدین رازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، سوم، ۱۴۲۰ ق.
۲۹. تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم الکوفی، تحقیق: محمد کاظم محمودی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، اول، ۱۴۱۰ ق.
۳۰. الأصفی فی تفسیر القرآن، ملا محسن فیض کاشانی، تحقیق: محمد حسین درایتی و محمد رضا نعمتی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، اول، ۱۴۱۸ ق.
۳۱. الجامع لأحكام القرآن، محمد بن احمد القرطبی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، اول، ۱۳۶۴ ش.
۳۲. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تحقیق: حسین درگاهی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، اول، ۱۳۶۸ ش.
۳۳. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، حسن بن محمد نیشابوری، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، بیروت: دار الکتب العلمیه، اول، ۱۴۱۶ ق.
۳۴. اسباب نزول، واحدی، علی بن احمد، ترجمه ذکاوتی علیرضا قراگزلو، تهران، نشر نی، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.